

## تأویل ذکر و تفسیر عشق

سخنرانی در روز حافظ ۱۳۸۵ (حافظ پژوهی دفتر دهم)

در مقام و شخصیت حافظ و جایگاه شعر او سخن بسیار گفته‌اند و در بزرگداشت او مجالس و محافل فراوانی بر پا شده و می‌شود. ترجیع‌بند همیشگی همه آنها این است: حافظ کیست و پیامش چیست؟ پاسخ‌هایی که به این سؤالات داده‌اند نه تنها یکسان نبوده بلکه گاه تضادشان و بعدشان از یکدیگر شگفت‌انگیز است. هر کس به مقتضای فهم خویش حافظ را تأویلی می‌کند اما این که حافظ نه تنها تأویل پذیر بلکه واجب‌التأویل است، قولی است که جملگی بر آنند. این نیز مورد اتفاق است که حافظ درد عشقی کشیده که پرسیدنی و قابل وصف نیست. ولی در چند و چون این عشق و تفسیر و تبیین آن درد سخنان متفاوت گفته‌اند. حافظ را چگونه باید تأویل کرد و عشقش را چگونه تفسیر؟ موضوع سخن و سؤال مقاله حاضر همین است.

در این که حافظ هنرمند است و در این که وی یکی از بزرگ‌ترین هنرمندانی است که عرصه شعر به خود دیده است، جای هیچ شک و شبهه نیست. در بعضی صنایع شعری چون ایهام نظیر او را نمی‌توان یافت. هنرمندی او را از یک غزل و حتی از یک بیت او به خوبی می‌توان دریافت. اینجا جای دقت و کشف است نه تأویل. پای تأویل آنجا باز می‌شود که ما حافظ را نه صرفاً یک هنرمند بلکه اندیشوری بدانیم که اندیشه پیچیده‌اش جای صرف وقت و دقت را دارد. حافظ خود چنین تصویری از خویشتن به ما ارائه می‌دهد. یعنی خود را اندیشمندی می‌داند که با لطف سخن خویش معارف بلند را به رشته غزل کشیده و هنر و اندیشه را با هم در آمیخته است:

شعر حافظ همه بیت الغزل معرفت است      آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش

این اندیشه در سطح قرار ندارد که بتوان آن را در قالب پیامی ساده ارائه داد. در عین حال آن چنان زیبا و جذاب است که نمی‌توان از کنار آن آسان گذشت. اندیشه‌ای است جمیل و عمیق و ژرف که باید از جمال آن نقاب برداشت و هنر حافظ در همین است:

کس چو حافظ نگشاد از رخ اندیشه نقاب      تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند

### حافظ را چگونه باید تأویل کرد؟

یک راه تأویل حافظ، تأویل اشعار او بر اساس شناخت شخصیت تاریخی اوست. معمولاً

معقول‌ترین راه تأویل همین است. مثلاً آیا شعر زیر احتیاج به تأویل دارد؟

شب قدری چنین عزیز و شریف      با تو تا روز خفتنم هوس است

پاسخ آن بستگی به شناخت ما از شخصیت سراینده دارد که آیا فردی هوس پرداز و شاهد باز و اهل "شراب" و "رباب" و "کباب" بوده است و یا مفسری عارف و اهل راز و نیاز و در بند قرآن و کتاب.

ولی ما در این جا در پی بررسی و کشف شخصیت حافظ از راه تاریخ نیستیم بلکه بر سر

آنیم که گر ز دست برآید، اندیشه حافظ را از شعرش و شخصیت او را از اندیشه‌اش بازشناسیم و آن گاه به دنبال تأویل سایر اشعار تأویل پذیرش برویم.

بر خلاف هنر حافظ که از یک غزل و یا حتی از یک بیتش هویداست، برای دریافت اندیشه

او باید کل دیوانش را در نظر گرفت. اما دیوان او قرآنی است که رنگ غزل و قالبی پارسی گرفته و

مانند اصل قرآن دارای محکم و متشابه است. متشابهات آن چه بسا از متشابهات خود قرآن بیشتر و

لغزشگاه اندیشه در آن فراوان تر باشد. این است که باید محکمت دیوان او را که در حکم "ام

الکتاب" اند شناخت و متشابهات را به همان مبدئی برگرداند که از آن نشئت گرفته‌اند و این همان

معنای "تأویل" است. یعنی اگر حافظ را یک اندیشه‌ور بدانیم نه صرفاً یک هنرمند که تنها در بند

خلق زیبایی است، در این صورت باید بتوانیم الگوی "تفسیر قرآن به قرآن" را درباره کل دیوان او به

کار بریم.

یک راه برای شناخت محکمت حافظ و نقب زدن به کنه اندیشه‌اش پیدا کردن کلید

واژگان و بسامد آنها در دیوان اوست. "می"، "عشق" و "مستی" معروف‌ترین واژگان کلیدی حافظ

است. اما شور و نشاطی که در این سه واژه نهفته باعث غفلت از سایر واژگانی شده که بسامد آنها از اینها کمتر نیست.

هر گاه در دیوان حافظ سیر کنیم می‌بینیم که مملو از واژگانی چون راز، رمز، سر، معما، غیب، پرده، نقاب، آینه، جام و ترکیبات آنهاست. اینها همه ما را از سطح به عمق و از ظاهر به باطن می‌خوانند. یعنی خواننده در می‌یابد که عنوان "لسان الغیب" زیبنده‌ترین عنوان برای حافظی است که می‌خواهد با لطف سخنش از رخ اندیشه‌ای راز آلود و رمز آمیز نقاب بردارد و پرده برگیرد. این حرکت از سطح به عمق و از ظاهر به باطن و این رمزگشایی، اهمیت تأویل را گوشزد می‌کند.

### چه کسی می‌تواند حافظ را تأویل کند؟

از دیگر واژگان کلیدی و پردامنه دیوان حافظ واژگان "محرم"، "نامحرم"، "غیر"، "آشنا"، "غریب"، "بیگانه" و واژگان مشابه آنهاست. یعنی آن راز و رمز چیزی نیست که به صرف آشنایی با الفاظ و ادبیات و صنایع ادبی بتوان آن را شناخت. این رازی است که "خواص" در آن در می‌مانند تا چه رسد به عوام:

محرم راز دل شیدای خود      کس نمی‌بینم ز خاص و عام را

هیچ حافظ خوان و یا حافظ پژوهی تا زمانی که تجربه‌ای مشابه حافظ نداشته باشد به عمق اندیشه او نمی‌تواند پی ببرد چرا که "غیر" است و نه "آشنا":

من این حروف نوشتم چنان که غیر ندانست

تو نیز ز روی کرامت چنان بخوان که تو دانی

مدعیان را در بارگاه معرفتی حافظ راهی نیست چرا که "نامحرم" اند:

مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز      دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد

و باید خویشتن خویش را عوض کرد تا بتوان آن پیغام رازگونه را شنید:

تا نگردی آشنا زین پرده رمزی نشنوی      گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

این "غیر"، "نامحرم"، و بیگانه که حافظ ادیبانه بدان‌ها اشاره دارد، در مثنوی مولوی که "هیچ ترتیب و آدابی" نمی‌جوید، یک معنی بیش ندارد: "خر!"

گوش خر بفروش و دیگر گوش خر      این معانی را نیابد گوش خر

مادام که از این سطح عبور نکرده‌ایم برون پرده‌ایم و نمی‌توانیم رمز و راز حافظ را دریابیم به قول مولوی:

ترک عیسی کرده خر پرورده‌ای      لاجرم چون خر برون پرده‌ای

تنها کسی می‌تواند حرف بکر امثال حافظ را تأویل کند که به قول مولانا ابتدا خود را تأویل کرده باشد:

کرده‌ای تأویل حرف بکر را      خویش را تأویل کن نی ذکر را

تأویل خویشتن طهارتی خاص لازم دارد آن هم با آب دیده و خون جگر

خوشا نماز و نیاز کسی که از سر درد      به آب دیده و خون جگر طهارت کرد

هر آلوده چشمی نمی‌تواند آنچه را حافظ می‌بیند نظاره کند:

چشم آلوده نظر از رخ جانان دور است      بر رخ او نظر از آینه پاک انداز

یعنی در این جا برای تأویل حافظ "چشم‌ها را باید شست" آن هم حافظ وار. لذا کسی که

گرمی اشک شب را نشناسد با حافظ "بیگانه" و "نامحرم" است:

غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویند      پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز

این شست و شو باعث طهارت درون می‌شود و پیوندی ایجاد می‌کند با "راسخان در علم" تا

بتوانیم متشابهات حافظ را به محکمت او برگردانیم و از کسانی نباشیم که قرآن درباره آنان

می‌فرماید: "فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویل" (آنان که در

قلوبشان انحراف است به دنبال متشابهاتند تا فتنه انگیزی کنند و تأویل نادرستی برای آن بطلبند)

(آل عمران / ۷). برای شناخت و تأویل حافظ باید زبان "اشارت" دانست. این که زبان اشارت چیست

خود مقاله‌ای مستقل می‌طلبد. همین قدر باید بدانیم که همرازان حافظ از عرفای شامخین، حافظ را

همان طور می‌خوانند که خود می‌دانند و "غیر" نمی‌داند چرا که حافظ آن را چنین نوشته است. بنده در طول مدتی که محضر نورانی عارف واصل حضرت آیت الله نجابت "ره" را درک کردم، از زبان ایشان تفاسیری از حافظ می‌شنیدم که در عین این که کاملاً با الفاظ و شعر حافظ هماهنگی و هم‌خوانی داشت ولی گویی از عالمی پرده برمی‌داشت که چشم‌های آلوده ما آن را نمی‌دید و عقل‌های ناقص ما آن را نمی‌شناخت. امید آن که مجموعه تفاسیر ایشان بر حافظ، روزی در اختیار عموم قرار گیرد.

## حافظ و قرآن

یکی از واژگان پر دامنه دیوان حافظ "قرآن" و مترادفات آن است. هر چند دامنه کاربرد این واژه به اندازه واژه‌های "می" و "عشق" و "مستی" نیست ولی چون نیک بنگریم خواهیم دید که تعداد واژه قرآن در دیوان کوچک حافظ از هر دیوان دیگری بیشتر است حتی از دیوان‌های بزرگی چون مثنوی مولوی و یا کلیات سعدی. یک تحقیق و شمارش ساده این امر را نشان می‌دهد. این امر حکایت از انس حافظ با قرآن می‌کند و گرنه چنین نیست که حافظ متعمداً و از سر ریا و سالوس در کاربرد واژه قرآن اصرار بورزد. تعمق در دیوان حافظ نیز نشان می‌دهد که اندیشه وی با قرآن گره خورده است:

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ      به قرآنی که اندر سینه داری

آیا این یک "قسم به قرآن" ساده‌ای است که لقلقه لسان بسیاری از متدینان است و یا آن که بین مصراع اول و دوم تناسبی را می‌رساند که حاکی از آن است که همه خوشی شعر حافظ از آن روست که از سینه‌ای جوشیده که حافظ قرآن است. خود او به این امر اذعان و افتخار می‌کند:

ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد      لطایف حکمی با نکات قرآنی

وی همه توفیقات خود را از دولت قرآن می‌داند:

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ      هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم

آنان که اهل نباشند و یا اهل الله را زیارت نکرده باشند و حافظ را صرفاً هنرمند می‌دانند، چه بسا خیال کنند که حافظ در این جا "کمی تا قسمتی" اغراق کرده است. ولی باز هم به رغم اندیشهٔ ایشان، این حافظ است که انس با قرآن را بزرگ‌ترین ثروت خود می‌داند:

حافظا در کنج فقر و خلوت شب‌های تار      تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور  
و چقدر کج سلیفگی و "نا آشنا" بودن است که فکر کنیم این انس با قرآن در جان حافظ تأثیر نکرده است و برای دریافت منشأ اندیشهٔ وی باید به دنبال چیز دیگری غیر از قرآن بگردیم. چرا که در این صورت یا باید فاعلیت فاعل (قرآن) را انکار کنیم و یا قابلیت قابل (حافظ) را منکر شویم.  
حیف است که این بیت زیبا و پر مغز حافظ را به عنوان حسن ختام این قسمت نیاوریم:

چو من ماهی کلک آرم به تحریر      تو از "ن و القلم" می‌پرس تفسیر  
معنی ظاهری و سطحی این بیت که چندین صناعت لفظی را در بردارد این است که "آن گاه که کلک (قلم) من در دریای سخن به تحریر می‌آید به راحتی ماهی (نون) در آب حرکت می‌کند و تداعی کنندهٔ آیهٔ "ن و القلم" است". اما در این معنی چیزی بیش از یک تفاخر هنرمندانه نمی‌یابیم. حداکثر این است که گوشزد می‌کند که "تحریر من نشان می‌دهد که چرا خداوند در قرآن به قلم قسم خورده است". ولی اگر حافظ را استاد "ایهام" نیز بدانیم معنی این بیت این است که "شعر من ترجمان و تفسیر قرآن است و بالعکس" و تفسیر هر یک را از دیگری بپرس.

### حافظ، سحر، شب، اشک و آه

از دیگر واژگان پردامنهٔ دیوان حافظ، سحر و شب است که تجارب گوناگون عرفانی حافظ و واردات قلبی فراوان او را در این ظرف زمانی نشان می‌دهد. "اشک"، "آه" و "نال" نیز بسامد بالایی در دیوان حافظ دارد. هر آن کس که با سحر و بیداری شب بیگانه باشد و اشک و آه حافظ وار را نپوشیده باشد با حافظ بیگانه است:

قدر مجموعهٔ گل مرغ سحر داند و بس      که نه هر کو ورقی خواند معانی دانست









بنابراین بزرگ‌ترین هنر حافظ بلکه همهٔ هنر او عشق ورزیدن است:

عشق می‌ورزم و امید که این فن شریف

چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود

\* \* \* \*

بکوش خواجه و از عشق بی نصیب مباش

که بنده را نخرد کس به عیب بی‌هنری

ملاحظه می‌کنید که رجوع به آن محکمت حافظ، چگونه این متشابهات را بدون هیچ

سختی و تکلفی تأویل می‌کند.

### بیگانگان عشق

در این بین، نامحرمان و بیگانگان عشق نیز از دیدگاه حافظ شناخته می‌شوند:

#### **اول: مدعیان و خودپرستان:**

با مدعی مگویند اسرار عشق و مستی

تا بی‌خبر بمیرد در درد خود پرستی

**دوم: فکر و عقل بوالفضول** که به تنهایی به حریم عشق راه ندارد:

حریم عشق را منزل بسی والاتر از عقل است

کسی آن آستان بوسد که که سر در آستین دارد

عشق چشیدنی و یافتنی است نه دانستنی و بافتنی:

در ره عشق نشد کس به یقین محرم راز

هر کسی بر حسب فکر گمانی دارد

\* \* \* \*

ای آن که به تقریر و بیان دم زنی از عشق

ما با تو نداریم سخن، خیر و سلامت

\* \* \* \*

ای که از دفتر عقل آیت عشق آموزی

ترسم این نکته به تحقیق ندانی دانست

و سرانجام اگر می‌خواهیم در مکتب عشق هم درس حافظ باشیم باید اوراق مسودِ وهم و

خیال جزیی را از جان خود بشوییم:

### سلوک و همت حافظ

بنا به آنچه گذشت، در تفسیر عشق حافظ درمی‌یابیم که این عشق جرأت و جسارتی لازم دارد که تنها از امثال حافظ برمی‌آید:

عشق دردانه است و من غواص و دریا میکند سر فرو کردم در آن جا تا کجا سر برکنم  
این عشق دم شیری است که نمی‌توان آن را به بازی گرفت. این عشق ورزی یک مجاهدت و شهادت است و چنین نیست که به زعم برخی خام طمعان برون پرده هفته‌ای چند بار بتوان عاشق شد!

الا یا ایها الساقی ادرکأساً و ناولها که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها  
این عشق با آن همه مشکلات هولناکش شیردلانی چون حافظ را می‌طلبد که از بلا نپرهیزند.

فراز و نشیب بیابان عشق دام بلاست کجاست شیردلی کز بلا نپرهیزد

\* \* \* \*

چو عاشق می‌شدم گفتم که بردم گوهر مقصود

ندانستم که این دریا چه موج خون فشان دارد

\* \* \* \*

عشق بازی کار بازی نیست ای دل سر باز

زان که گوی عشق نتوان زد به چوگان هوس

\* \* \* \*

در طریق عشق بازی امن و آسایش بلاست ریش باد آن دل که با درد تو خواهد مرهمی

در این راه نباید از پای طلب نشست:

دست از طلب ندارم تا کام دل برآید      یا تن رسد به جانان یا جان ز تن برآید  
اینجا آنجاست که هر چه معشوق ناز نماید نیاز و استقامت ما بیشتر می‌شود:  
از ثبات خودم این نکته خوش آمد که به جور      در سر کوی تو از پای طلب ننشستم  
در اینجا هر چند کشش از جانب معشوق است ولی از جانب عاشق چاره‌ای جز کوشش  
نیست:

گرچه وصالش نه به کوشش دهند      هر قدر ای دل که توانی بکوش  
اما این کوشش و تلاش بدون دلیل راه و خضری خجسته پی، به ثمر نمی‌نشیند:  
به کوی عشق منه بی دلیل راه قدم      که من به خویش نمودم صد اهتمام و نشد  
انصاف بدهید که چقدر دور و بیگانه و نامحرم‌اند آنانی که می‌پندارند این همه کوشش و  
جان بازی و خطر کردن حافظ، برای وصال به چشم شهلا و خال لبهایی است که امروزه در کوی و  
برزن فراوان می‌توان یافت! آنان کجا و حدیث آرزومندی حافظ کجا:

سحر با باد می‌گفتم حدیث آرزومندی  
خطاب آمد که واثق شو به الطاف خداوندی  
دعای صبح و آه شب کلید گنج مقصود است  
بدین راه و روش می‌رو که با دلدار پیوندی  
قلم را ان زبان نبود که شر عشق گوید باز  
ورای حد تقریر است شرح آرزومندی

### درد حافظ

در اینجا به این نتیجه می‌رسیم که برای تأویل حافظ باید همدرد او بود. حافظ پژوهی و  
محفل آرابی به نام حافظ، بدون آن که با حافظ همدرد باشیم، یا به نتایجی سطحی می‌رسد که از  
حد پیدا کردن آرایه‌های ادبی فراتر نمی‌رود و یا ما را به دام متشابهات می‌اندازد و به جای تأویل

حافظ به تحریف و قلب کردن او می‌کشاند. به اعتقاد صاحب این قلم آنان که درد عشق حافظ را کشیده‌اند این صلاحیت را دارند که در زمانه ما ترجمان حافظ باشند. "درد" یکی از کلید واژگان و محک‌های دیوان حافظ است:

درد عشقی کشیده‌ام که می‌پرس زهر هجری چشیده‌ام که می‌پرس

آنان که یا دردی ندارند و یا دردشان از آن نوع است که حتی از ارائه قاروره خویشتن به پزشکان می‌گریزند تا مبادا . . . !، هرگز نمی‌توانند حافظی را بشناسند که اشک خونین به طبیبان می‌نماید:

اشک خونین بنمودم به طبیبان گفتند درد عشق است و جگر سوز دوايي دارد

\* \* \* \*

چون این گره گشایم، وین راز چون نمایم

دردی و سخت دردی، کاری و صعب کاری

این درد را حتی در صوفی و شان زمانه او نیز نمی‌توان سراغ گرفت:

در این صوفی و شان دردی ندیدم که صافی باد عیش دُرد نوشان

این درد که به نحوی درد دین است، حتی مدعیان دینداری هم با آن بیگانه‌اند:

نمی‌بینم نشاط عیش در کس نه درمان دلی نه درد دینی

و همین درد است که شعر او را چنین سوزناک کرده است:

بیان شوق چه حاجت که سوز آتش دل توان شناخت ز سوزی که در سخن است

### حافظ و عشق به عبادت

در اینجا، به مناسبت ماه مبارک رمضان و لیالی قدر خوب است اشاره‌ای داشته باشیم به عشق به عبادت و تجارب عرفانی حافظ که در عبادات خویشتن از آن برخوردار بوده است. این نیز عاملی است که به تأویل حافظ کمک می‌رساند.

در روایت از معصومین(ع) آمده است که "افضل الناس من عشق العباده و عانقها"، برترین مردم کسی است که به عبادت عشق بورزد و با آن دست در گردن باشد و حافظ از این تبار است:

در نمازم خم ابروی تو در یاد آمد      حالتی رفت که محراب به فریاد آمد

همه غبطه حافظ در دنیا از آن دمی است که چنین سپری نشده است:

دریغا عیش شبگیری که در خواب سحر بگذشت

ندانی قدر وقت ای دل مگر وقتی که درمانی

وی به زیباترین وجه لذت این عبادت و این عیش شبگیر را چنین وصف می کند:

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست

پیرهن چاک و غزل خوان و صراحی در دست

نرگشش عربده جوی و لبش افسوس کنان

نیم شب دوش به بالین من آمد بنشست

سرا فراگوش من آورد و به آواز حزیین

گفت ای عاشق دیرینه من خوابت هست

عاشقی را که چنین باده شبگیر دهند

کافر عشق بود گر نشود باده پرست

### جمع بندی و نتیجه گیری

حاصل سخن آن که دیوان حافظ همه بیت الغزل معرفت است و در آن لطایف حکمی با نکات قرآنی جمع شده است و مانند خود قرآن (ذکر) نیاز به تأویل دارد. کسی می تواند حافظ را تأویل کند که خویش را تأویل کرده، درد عشق را چشیده باشد و بتواند عشق را تفسیر کند آن هم در دفتر بلکه در جان خویش. این راسخان در علم ملکوتی اند که می توانند با "علم اشارت" متشابهات حافظ را به محکومات او برگردانند. از همه حافظ پژوهانی که جزو این طایفه نیستند انتظار می رود

که خود را فصل الخطاب ندانند و در پیشگاه حافظ شاگردی کنند و این حداقل را بپذیرند که:  
"چیزی هست و من گم کرده‌ام".

و آخر دعوانا ان الحمد لله

قاسم کاکایی

دانلود شده از سایت: [www.kakaie.com](http://www.kakaie.com)